

آباد نمی گردد عمران نشود هر گز
 آن سرو که می بینی بر باست هنوز آنجا
 روزیکه امیر آنجا بر بست بخت رخت
 در ماتم او یکسر کاشان المستان شد
 این مسکن و این مأوی گردید ز کین توی
 تا فاجعه او را جبران نکند گیتی
 باید که ز وے ملت خوشنود شود ورانه
 گر باغ همی خواهی آباد شود از نو
 بر یاد امیر اینجا بنویس بخت زر
 باشد که بدین معنی آباد کند آنرا
 بشتاب که ویرانی آباد کنی کاخر
 بجائی که در او گردید آباد گری بیجان
 پریست کز آن ماتم هر لحظه شود لرزان
 یکباره بشد بد بخت این خطه و این سامان
 وزیر بختن خوانش بشکفت گل خندان
 بیت الحزن گیتی دارالالم کبهان
 جبران نشود اینجا اشکستگی ارکان
 از اشک نروید گل وز خون ندمد ریحان
 کاخی بنما بر پا چون مقبره خاقان
 تاریخ سیاست را زاندوره و ز آن دوران
 فرزند قوسے دستی کوهست سر ایران
 ویرانه شود آباد آباد شود ویران
 محمد ولی بهزادی

فارسی هندوستان

بنام سپاسگداری در خدمات ادبا و شعرا و دانشمندان هندوستان بزبان
 فارسی این باب در مجله ارمغان مفتوح و همواره آثار منظوم و منثور آنان در
 این باب طبع و نشر خواهد بود .

(عارف دهلوی)

ادیب فرزانه نواب سید خاقان حسین متخاص بعارف . یکی از شعراے
 پارسى زبان و شیوا بیان دهلی است دیوان او آواز گسی از طبع

حارج و يك نسخه باداره ارمغان رسیده و مشتمل است تقریباً بر دو هزار بیت مثنوی و قصیده و غزل و رباعی . غزل مردف بردیف (گلی) را که چندی قبل مورد مسابقه واقع شده بود نیز استقبال و ارسال فرموده اند اینك غزل مردف با يك غزل دیگر از دیوان که نمونه از افکار ابکار اوست درج میگردد :

غزل

خوش آنکه باده بنوشند در هوای گلی	من و خدا که بجنّت دگر نیاویزد
بوی طره جانان نعلقی دارد	تو هم منزل که دادگان فغان نکنند
کنون دلم همه خونگشت و خرن دل همه آب	ملال نیست نصیب رسیدگان به کمال
ز اهل درد شنیدیم آفرین عارف	



دیشب چمن آرای گاستان که بودی	دل از که ربودی و بتاراج کهرفتی
من سوختم از رشك تو ای برق تجای	در صحن چمن دست بدوش که نهادی
زهرغم عشق تو مرا کشت زانی	حال عجیبی بود دل خسته ما را
سنبل کده گردید صبا از تو دماغم	دیوانه ام و خرفه صد چالک ندارم
عارف نفس سرد تو دل سوخت جهانرا	

خلقى همه سرگشته تو مهمان که بودی
غارتگر سرمایه ایمان که بودی
آتش زن کالای دل و جان که بودی
شمشیر قدا سرو خرامان که بودی
در تاب و نیم من تو بدرمان که بودی
ای شمع شب افروز با یوان که بودی
در کوچه گیسو پریشان که بودی
اے دست خدارا نوبد امان که بودی
دی منتظر وعده و پیمان که بودی